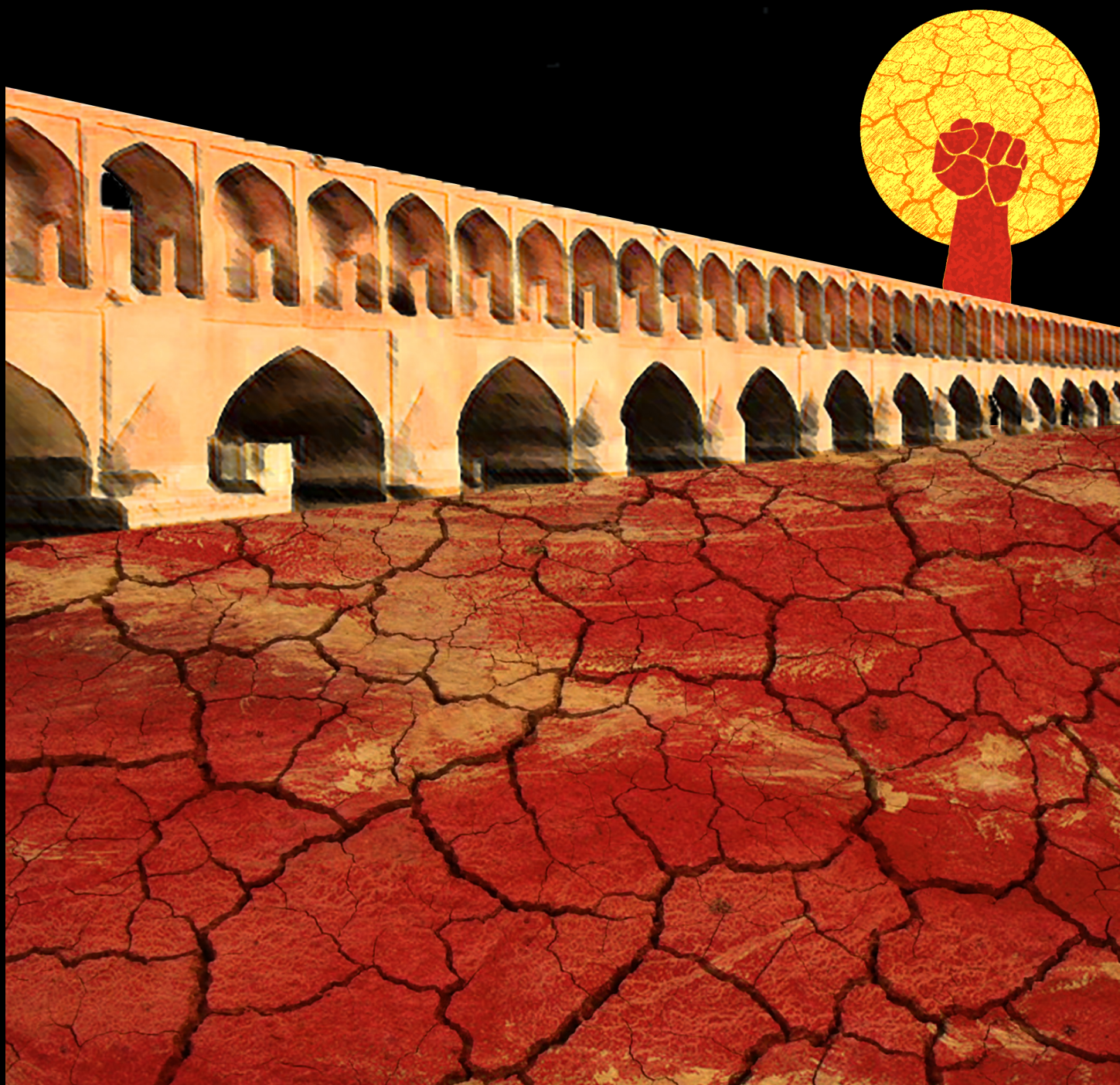


فلا خون ۱۹۸

# بحران آب، اداره‌ی شورایی و قیام اصفهان



بحران آب، آثار و شیوه‌های شهری و  
قیام اصغریان

تنها چند ماه بعد از قیام در خوزستان و چند شهر اطراف این منطقه، که به «قیام تشنگان» موسوم شد، اینک شعله‌های قیامی با مشابهت‌های مضمونی بسیار در جایی شعله کشیده است که کمتر کسی انتظار آن را داشت. اصفهان به‌طور سنتی به عنوان یکی از پایگاه‌های جمهوری اسلامی شناخته می‌شد و البته خود این تصویر حاصل پیش‌داوری‌ها و ناآگاهی‌های متداولی است که به سبب جداافتادگی نیروهای مبارز از بسترهای اجتماعی و به مدد تبلیغات مداوم جمهوری اسلامی جا افتاده است.

در هر صورت هرچند نقاط افتراق و تفاوت قیام تشنگان در خوزستان<sup>۱</sup> و قیام آب در اصفهان، به لحاظ تحلیلی موارد قابل توجهی است اما قصد این متن تمرکز بر نقاط شباهت و امکانات موجود در این شباهت‌ها برای سیاست رهایی‌بخش است.

### مراحل منجر به قیام آب در اصفهان

کشاورزانی که در ۲۲ آبان تحصن در بستر خشک زاینده‌رود را آغاز کردند نه امکان پیش‌بینی حوادث روزهای بعد را داشتند، نه با وعده‌ی مسئولان به میدان آمدند و نه یک‌باره از آسمان نازل شده بودند. کسانی که اخبار سال‌های گذشته را پیگیری کرده باشند به خوبی به یاد خواهند آورد که کشاورزان مناطقی از اصفهان، به خصوص کشاورزان شرق این استان که از جمله شامل کشاورزان خوراسگان، اشکاوند، زیار، اژه، جرقویه‌ی سفلا و علیا و

۱. در مورد قیام تشنگان در خوزستان می‌توانید فلاخن شماره‌ی ۱۹۳ با عنوان «کوره‌های قیام خوزستان» را بخوانید.

ورزنه می‌شود، در سال‌های اخیر بارها و بارها تجمعات پر شور و پرتعدادی داشته‌اند و از جمله در یکی از این تجمعات کشاورزان ورزنه شعاری سر دادند که به سرعت محبوب و معروف شد با این مضمون: «از لونه‌تون بیرون بیاین جاکشا/ جواب مردم رو بدین ناکسا». و نیز چندین تجمع اعتراضی کشاورزان خوراسگان و مناطق دیگر اصفهان که با بحران آب دست‌وپنجه نرم می‌کنند. بسیاری از این تجمعات به درگیری تن به تن میان کشاورزان و نیروهای سرکوب یگان ویژه‌ی ضدشورش حکومتی منجر شده بود.<sup>۲</sup> در ضمن فراموش نکنیم که در میان شهدای خیزش دی‌ماه ۹۶ نام نعمت‌الله شفیعی، کشاورز ۴۰ساله‌ی قهدریجانی از غرب اصفهان نیز به چشم می‌خورد که خود نشان‌دهنده‌ی انباشت نارضایتی در میان کشاورزان به نحوی است که در خیزشی سراسری به خیابان بیابند و گلوله بخورند. بنابراین آن اذهان بدگمانی که از روزهای اول، تجمع کشاورزان اصفهانی را تجمعی مشکوک برای فراهم کردن امکانات ذهنی تداوم پروژه‌های انتقال آب، از جمله پروژه‌ی ویرانگر تونل بهشت‌آباد، می‌دانستند، تمام اتفاقات گذشته را از وضعیت امروز اصفهان کسر می‌کردند تا اصرار کنند که چیزی مشکوک در پس پرده در جریان است. پس به گمان ما و به استناد مجموعه‌فیلم‌های موجود از اولین روزهای تجمع کشاورزان اصفهانی بر بستر زاینده‌رود<sup>۳</sup>، این تجمع از مسئله‌ای واقعی و توسط کسانی آغاز شد که مطالبه‌ی «حق‌آبه» نه خواست دفعتی آنها، بلکه مطالبه‌ای چندین ساله بود.

در مرحله‌ی بعدی اما چندین تحول اساسی در حواشی این تجمع اتفاق افتاد. اولین تحول قابل توجه ورود آشکار دستگاه حکومتی به تجمع اصفهان بود. از اعزام انواع نیروهای بسیجی و عدالتخواه میان تجمع‌کنندگان و جایگزین کردن بلندگوهای دستی غیرقابل کنترل با تریبون‌های رسمی و کنترل‌شده، تا ورود مسئولین استانی و امنیتی به قضیه و پوشش خبری تجمع در برنامه‌های صداوسیما ملی و استانی. حکومت تصمیم گرفته بود با تجمع اصفهان قمار و در صورت بردن در این قمار احیاناً آن را به دستورالعملی جدید برای مقابله با اعتراضات توده‌ای بدل کند. البته پیش از این در اتفاقات کوچک‌تری مانند اعتراضات اهالی ده ونک یا نظایر آن چنین ترفندهایی به آزمون گذاشته شده و بخشش موفق از آب درآمد بود. این بار اما اوضاع تغییراتی کرده بود که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت و این تغییرات نمی‌توانست از نگاه کارشناسان امنیتی جمهوری اسلامی دور مانده باشد. به همین دلیل ورود دستگاه حکومتی به تجمعات اصفهان در نوع خود به راستی حکم قمار را داشت.

تحولات بعدی در همین مرحله منتج از ورود دستگاه حکومتی بود. از یک‌سو با تصور وجود یک حاشیه‌ی امن حول تجمع کشاورزان اصفهانی، هم صاحبان سرمایه در اصفهان (به شمول مالکان کارخانه‌ها و کشت و صنعت‌ها

۲. از جمله این فیلم‌ها را ببینید در اینجا و اینجا و اینجا و اینجا و نیز اینجا را.

۳. بخشی از این فیلم‌ها را در اینجا ببینید.

و پروژه‌های آب‌بر و نیز بازاری‌های سنتی اصفهان) آشکار و نهان از تجمع پشتیبانی و حمایت کردند و هم اهالی شهر اصفهان با یک ترکیب طبقاتی ناهمگون به تجمع پیوستند. به این ترتیب صاحبان سرمایه که منافع آنها به ادامه و گسترش پروژه‌های انتقال آب گره خورده بود تلاش کردند از تجمع ابتدایی کشاورزان به نفع خود استفاده کنند و مثلن تامین غذای متحصنین را بازاری‌های اصفهان بر عهده گرفتند و هم تجمع ابتدایی تبدیل به کارناوالی خانوادگی شد مشحون از انواع حماسه‌سرای‌ها و نوستالژی‌بازی‌ها که کارکرد بلافصل آنان تبدیل تجمع معیشتی کشاورزان به تجمعی «اصفهان»ی و برای نجات کلیتی تحت عنوان «اصفهان» از بی‌آبی بود، حتا اگر این نجات ملازم تحمیل بی‌آبی به نقاط دیگر باشد. از سوی دیگر مردم چهارمحال بختیاری، که به‌خصوص در دهه‌ی اخیر از پروژه‌های انتقال آب به نقاط مختلف، از جمله به اصفهان، به شدت آسیب دیده بودند و اکنون با ورود نیروی حکومتی احساس می‌کردند کار با تسریع در افتتاح پروژه‌های مخرب و جدید انتقال آب تمام خواهد شد، با نیروی بسیار به خیابان آمدند و به ویژه تجمعات بزرگی را در شهرکرد شکل دادند. سیاست دستگاه حکومتی در قبال این تجمع نیز مشابه تجمع اصفهان بود و ضمن پوشش تجمع در رسانه‌های حکومتی نیروهایی را نیز تحت عنوان «عدالت خواهان آب» به منطقه گسیل کرد تا در آنجا نیز مشابه اصفهان تریبون‌های رسمی و کنترل‌شده را برپا کنند. تا اینجای کار به نظر می‌رسید حکومت بازی را برده است و اوضاع را تحت کنترل دارد. هم تجمعات مردمی کنترل و هدایت شده بود و هم میزان ضدیت متقابل در هر دو تجمع توده‌ای چنان بود که امکان همبستگی میان آنها مسدود و به همین جهت ادامه‌ی آنها بی‌خطر به نظر می‌رسید. این که چرا حکومت تصمیم به چنین قمار با تجمعات اصفهان گرفت حتمن به فارس و شیعه بودن اصفهانی‌ها مربوط می‌شد اما نه به این دلیل ساده‌انگارانه و شبه‌فاشیستی که حکومت فارس‌گرا و شیعه‌ی ایران فارس‌های شیعه را سرکوب نمی‌کند بلکه به این دلیل که احتمالن برای کارشناسان و استراتژیست‌های امنیتی نظام در فارس بودن و شیعه بودن اهالی اصفهان امکانات بیشتری برای کنترل و هدایت موجود بوده است تا در میان عرب‌ها، سنی‌ها و لرهای خوزستان. حساب و کتابی که البته در مرحله‌ی سوم از اعتراضات اصفهان دانستیم در همه‌ی جهات و به کلی بی‌اعتبار و غلط بوده است. مرحله‌ی سوم درست از جایی آغاز شد که در هر دو سوی تجمع اراده‌ای برای همبستگی شکل گرفت و در لحظاتی که تجمعات رسمی تمام می‌شد و اعزام‌شدگان حکومتی پی‌لفت و لیس خودشان می‌رفتند، در میان مردم معترض که اکنون به تعداد و توانشان افزوده شده بود، زمزمه‌هایی از همبستگی و لزوم اعتراضات تعرضی‌تر به گوش می‌رسید.<sup>۴</sup> این تصویرها پیش از همه به دستگاه حکومتی نشان داد بیش از این امکان کنترل و هدایت تجمعات

۴. برای نمونه این فیلم را در اینجا ببینید.

وجود ندارد و اوضاع به سرحدات کنترل‌ناپذیر خودش رسیده است. تنها چند ساعت بعد از آغاز این زلزله‌های همبستگی ابتدا یگان ویژه‌ی ضدشورش چادرهای اعتراضی کشاورزان اصفهانی را به آتش کشید و برچید و سپس درگیری‌های پراکنده‌ای آغاز گشت که در نهایت به «قیام آب» منجر شد. خیزشی توده‌ای و رادیکال که به مدت دو روز سرتاسر اصفهان را دستخوش ناآرامی کرد و در نهایت به سختی و به مدد برقراری حکومت نظامی در شهر اصفهان سرکوب شد. بار دیگر ثابت شد حکومت ایران به خوبی متوجه خطرات اتحادهای ایجابی فرودستان و ستمدیدگان است و اگر در مقابل واکنش قابل ادغام در گفتار براندازانه‌ی هو شدن علی خامنه‌ای هم در اصفهان و هم در شهرکرد کوتاه می‌آید و چشم فرو می‌بندد، اما در مقابل اعلام همبستگی‌های متقابل و اولین قدم‌ها به سمت پیوند میان مردم ستم‌دیده، حتا ثانیه‌ای تعلل نمی‌کند.

به نظر می‌رسید کارشناسان امنیتی در روزهای قبل فریب تصویر یکپارچه‌ای را خورده بودند که خودشان نیز در ترسیم آن نقش داشتند. تصویر یک «اصفهان» بدون خلل و فرج که همیشه و در همه‌حال پشتیبان جمهوری اسلامی بوده است. آنها نیز، مانند اغلب نیروهای اپوزیسیون، فراموش کرده بودند به هر اندازه که پایگاه جمهوری اسلامی در اصفهان قدرتمند و توان بسیج آنها بیشتر بوده، به همان میزان سرکوب شدیدی را نیز در این استان سامان داده‌اند.

اعدام‌های گسترده در زندان‌های استان اصفهان در سرتاسر دهه‌ی شصت، دارودسته‌های چماقداری و جوخه‌های ترور در برخی از شهرهای این استان از جمله در نجف‌آباد، وجود لاقط چهار زندان در شهر اصفهان<sup>۵</sup> که بازداشت‌شدگان سیاسی خود این شهر و شهرهای اطراف، حتا از استان‌های مجاور به آنها منتقل می‌شدند تا تحت بازجویی و شکنجه قرار بگیرند نشان می‌دهد در سرتاسر دهه‌ی شصت نبردی خونین بر سر سرنوشت انقلاب در این شهر در جریان بوده است و اصفهان ضمن یاری موثر به نیروهای سرکوب در استان‌های همجوار و نیز مناطقی چون کردستان و بلوچستان در خود استان نیز به شدت صحنه‌ی جدالی جدی بوده است.

یک نمونه‌ی دیگر این‌که می‌دانیم در جریان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، زندانیان سیاسی وابسته به سازمان مجاهدین خلق ایران به شکل سراسری کشتار شدند اما بنا به دلایلی که هنوز معلوم نیست، زندانیان چپ و کمونیست را بیشتر در زندان اوین و گوهردشت کشتار کردند و در زندان‌های شهرستان‌ها (به غیر از زندان‌های کردستان) معدود مواردی بوده که زندانیان چپ و کمونیست اعدام شوند.

اصفهان یکی از همین موارد معدود است که به فاصله‌ی کوتاهی از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، پنج

۵. زندان مرکزی سپاه پاسداران، بازداشتگاه سیدعلی خان، زندان کمیته‌ی صحرایی مشهور به «هتل اموات» و زندان بزرگ دستگرد اصفهان چهار زندانی هستند که مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. احتمال وجود بازداشتگاه‌های دیگر در آن دوران منتفی نیست.

زندانی غیرمجاهد که چهار نفر از آنها مارکسیست بودند نیز اعدام شدند.<sup>۶</sup> در واقع توضیح این موارد از این رو ضروری است که بدانیم حزب‌الله اصفهان به همان اندازه و حتا شدیدتر از آنچه که در شهرها و استان‌های دیگر به عنوان نیروی سرکوب عمل می‌کرد، در خود اصفهان نیز برای انقیاد اصفهان تلاش بسیار و خونینی را به کار بست.

در عین حال هرچند مرحله‌ی اول تجمع به دلیل بحران بی‌آبی و با مطالبه‌ی مشخص حق‌آبه آغاز شده بود اما اصفهان و شهرهای کوچک بسیاری که در حاشیه‌ی مرکز استان قرار دارند، مانند همه‌جای دیگر، به خصوص در سال‌های اخیر زیر فشار فقر و گرانی و بیکاری قرار داشته‌اند.

فراموش نکنیم که در جریان خیزش مرداد ۱۳۹۷ محله‌ی شاپور جدید اصفهان یکی از مراکز اصلی این خیزش محسوب می‌شد و نبرد نیروهای سرکوبگر با مردم این منطقه‌ی کارگری چندین روز به طول انجامید. در ضمن شاید باید به این توجه کرد که از قضا قدرت جریان‌ات وابسته به حکومت در اصفهان منجر به تحرکات و تعرضاتی از سوی این نیروها به زندگی مردم، از جمله اسیدپاشی به صورت زنان بوده که موجب تعمیق نارضایتی عمومی میان اهالی اصفهان شده است. در عین حال در طول چهار دهه‌ی اخیر ترکیب جمعیتی اصفهان نیز به سبب مهاجرت‌های بسیار از شهرها و روستاهای اطراف به حاشیه‌ی شهر دستخوش تغییرات جدی شده است. در واقع اصفهان شهری است در محاصره‌ی حاشیه‌های فقیرنشین که در دی ۹۶، مرداد ۹۷ و آبان ۹۸ هم ظرفیت‌های اعتراضی و خشم انباشته در آنها را دیده بودیم.

بنابراین توده‌ای شدن تجمعات اعتراض به بی‌آبی، که از تبعات بلاواسطه‌ی ورود نیروهای حکومتی به قصد کنترل این تجمعات بود، منجر به تجمیع نارضایتی‌های گوناگون در یک نقطه و در نتیجه وقوع لحظه‌ی قیام در واکنش به آغاز سرکوب از سوی حکومت بود.

هرچند با آغاز قیام دیگر از آن کارناوال عمومی خبری نبود و بخش‌های زیادی از لایه‌های میانی پراکنده شدند و نیز صاحبان سرمایه ارتباط و حمایت‌های خود را متوقف کردند اما از تقاطع ستم‌ها، دیگر نیرویی در میدان شکل گرفته بود که با دست خالی بارها نیروی سرکوب را به عقب‌نشینی واداشت و در نهایت قیام در نتیجه‌ی صدها مجروح، که بخش زیادی از آنان با گلوله‌های ساچمه‌ای از ناحیه‌ی سر و سینه و چشم آسیب دیده بودند، سرکوب شد.

---

۶. به گزارش فرخ حیدری به فاصله‌ی کوتاهی از کشتار سراسری زندانیان سیاسی در تابستان 67، در آبان همان سال مجتبا محسنی، اسفندیار قاسمی نیک‌منش و احمد سمندیجان هر سه از اعضای سازمان فداییان خلق ایران-پیرو بیانیه‌ی 16 آذر، سیروس مهدی‌پور از هواداران سازمان کارگران انقلابی ایران-راه کارگر و سهراب هلاکویی از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران (هوادار بختیار) اعدام شدند.

## بحران آب و داستان تضادها

به خوبی می‌دانیم که بحران آب در ایران در محورهای گوناگون جغرافیایی گریبان مردم را گرفته است و وقتی از بحران آب در اصفهان سخن می‌گوییم، تقریباً بی‌واسطه از بحران آب در چهارمحال بختیاری، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد، یزد و خوزستان نیز سخن گفته‌ایم یا باید بگوییم.

روشن است که در این محور بحرانی، مانند محورهای دیگر درگیر در بحران آب، اشتراکات و تضادهای منافع گوناگونی عمل می‌کند و وجود دارد. اشتراکات و تضادهایی که هرچند گرایش‌های هویتی و شبه‌فاشیستی تلاش می‌کنند از آن سیمایی «ملی» ترسیم کنند اما با تدقیق آنها به سادگی روشن خواهد شد که چنین صورت‌بندی‌ای واقعی نیست. برای نمونه هم در جریان اعتصابات کارگران هفت‌تپه و فولاد اهواز و هم در جریان خشکسالی‌ها و سیل‌های ویرانگر توامان در خوزستان و نیز در جریان قیام تشنگان، گفتاری توسط برخی فعالان عرب صورت‌بندی شد که ادعای آن وجود تضادی آشتی‌ناپذیر میان مردم بومی-عرب منطقه و کارگران مهاجر-اغلب لر مراکز صنعتی آنجا، از جمله هفت‌تپه و فولاد اهواز بود. این گفتار هویتی ادعا می‌کرد «کارگران مهاجر» بدون توجه به این‌که زمین‌های هفت‌تپه و فولاد اهواز از مردم بومی-عرب منطقه ربوده شده و در ضمن این صنایع آب‌بر و آلاینده به کمبود آب و آلودگی محیط زیست در خوزستان دامن زده، دغدغه‌ی تعطیل نشدن کارخانه‌ها را دارند و چون تعطیلی کارخانه‌ها به نفع مردم بومی-عرب منطقه است پس عملن در خدمت سیاست استعماری مرکزمحوری قرار گرفته‌اند که مردم بومی-عرب منطقه را به‌طور دائم به حاشیه می‌رانند و به واسطه‌ی سیاست‌هایی که کوچ اجباری را سازمان می‌دهند، حذف می‌کند.

در این مدعا البته می‌توان نقاط واقعی و انضمامی‌ای را تشخیص داد و بیرون کشید که به راستی ترسیم‌کننده‌ی اشکالی از «ستم ملی» و «عرب‌ستیزی نظام‌مند» است اما صورت‌بندی کل این مدعا تحت عنوان تضادی آشتی‌ناپذیر، به ویژه با یاری گرفتن از ترکیبات فاشیستی‌ای چون «کارگر مهاجر»، نابود کردن بالقوه‌گی‌های سیاست‌رهایی‌بخش برای حل و فصل این تضادهاست. در واقع در چنین موردی به وضوح در مقابل گفتار فاشیستی مرکزمحور، گفتار فاشیستی‌ای از حاشیه برمی‌خیزد که راه‌حل نهایی آن تفاوت‌چندانی با راه‌حل نهایی همان گفتار مرکزمحور ندارد. اگر گفتار مرکزمحور با اتکا به قدرت سیاسی مرکزی و حکومت فارس‌گرا-شیعه‌گرای جمهوری اسلامی راه‌حل «نجات خوزستان» را کوچاندن عرب‌های بومی منطقه به مناطق دیگر و واگذاری‌هایی که نتیجه‌ی آن شکلی از مهاجرت خواهد بود که ترکیب ملی-بومی منطقه را دستخوش تغییر کند، گفتار فاشیستی، یا دست‌کم شبه‌فاشیستی برخاسته از حاشیه نیز به عنوان راه‌حل نهایی اخراج «مهاجران» به شمول «کارگران مهاجر» را تجویز می‌کند.



این گفتار البته هرگز به این نمی‌پردازد که برخی از این جمعیتی که «مهاجر» خوانده می‌شوند چندین نسل است که در این منطقه زندگی می‌کنند و در عین حال عامدانه مناطقی در خوزستان را که سکونت لرها در آن به قدمت سکونت عرب‌ها در مناطق دیگر خوزستان است، نادیده می‌گیرد یا انکار می‌کند. به این ترتیب خواست اخراج آنچه «مهاجران» خوانده می‌شوند و در واقع «بومی» ندانستن آنها صورت‌بندی مشابهی با گفتار فاشیستی ایران‌گرایی است که به‌طور دائم تکرار می‌کند عرب‌ها، یا دیگر خلق‌های تحت ستم، که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند هویت خودشان را با ایران و ایرانی بودن تعریف کنند، مهاجرانی بوده‌اند که «ایران» چندی به آنها پناه داده و اکنون می‌توانند و باید خاک کشور را ترک کنند. در عین حال موضوع دیگری که این صورت‌بندی هویتی نادیده می‌گیرد یا به بیان صریح‌تر برای تامین منافع سیاسی خودش لاپوشانی می‌کند، این است که در هفت‌تپه، فولاد اهواز و دیگر مجتمع‌ها و کارخانه‌های آب‌بر و آلاینده‌ی منطقه تعداد زیادی کارگر عرب در کنار کارگران دیگر به کار مشغولند و بعضی در مقام سازماندهندگان مبارزات کارگری‌ای قرار داشته‌اند که خواست اصلی آن نه تعطیلی و نابودی کارخانه، بلکه احیای کارخانه و تداوم تولید بوده است. سازماندهندگان گفتارهای فاشیستی البته نشان داده‌اند که عندالزوم برای این که گفتار آنها شکاف بر ندارد و با واقعیت مادی بیرون از خودش مواجه نشود، حاضر بوده‌اند حتا از این کارگران عرب هویت‌زدایی کنند، آنها را از دایره‌ی شمولیت «عرب بودن» بیرون بگذارند و لاقلاً آنها را عرب‌های خودفروخته‌ای بدانند که با مهاجران استعمارگر همراه شده‌اند.

در مراحل اولیه‌ی اعتراضات اصفهان نیز شاهد بروز چنین گرایشاتی بودیم که نادیده گرفتن آنها کمکی به فهم وضعیت نمی‌کند و در نتیجه به کار ایجاد امکاناتی برای مداخله‌ی موثر نیز نخواهد آمد. حقیقت این است که تبدیل بحران آب به بحرانی «اصفهانی»، «چهارمحالی»، «خوزستانی»، «زاگرسی» یا نظایر آن برخی تضادهای واقع‌آشتی‌ناپذیر را به نفع تضادهایی لاپوشانی می‌کند که دیگر باید برای آنها نامی انتخاب کرد و ترجیح ما این است که به تاسی از سنت جنبش کمونیستی آنها را «تضادهای درون‌خلقی» بنامیم. به این معنا که تضادهایی در درون توده‌های تحت ستم، زحمتکشان و طبقه‌ی کارگر وجود دارد که واقعی و عینی است اما برای رفع آنها نابودی یک‌سوی این تضاد ضروری نیست. برای نمونه در حالی که برای تامین منافع کارگران شاغل در ذوب آهن اصفهان خلع ید کامل و دائمی از مالکان خصوصی یا دولتی و تغییر بنیادین اداره‌ی سرمایه‌دارانه‌ی امور کارخانه ضروری و لاجرم است اما برای حل تضادها میان یک صنعت آلاینده و کشاورزان بومی منطقه، بنا به منافع طبقاتی مشترک می‌توان به راه‌ها و ابتکارات خلاقانه‌ای اندیشید که حتا در صورتی که بخشی از راه‌حل تعطیلی کارخانه‌ی آلاینده باشد این تعطیلی از مسیر تامین منافع مشترک کارگران کارخانه و کشاورزان بومی عبور کند.

باید توجه کنیم که در نظم سرمایه‌دارانه‌ی امور مفاهیمی چون «سود» و «منافع» تنها با در نظر گرفتن سلسله‌مراتب ستمگرانه‌ی طبقاتی قابل فهم و تحلیل است و آنها را تنها می‌توان از مسیر تامین «سود» و «منافع» صاحبان سرمایه و دولت به عنوان کارگزار و تنظیم‌کننده‌ی نظم طبقاتی مستقر<sup>۷</sup> فهمید. به این معنا همواره در مناطق مختلف از یک سو با عدم سرمایه‌گذاری در مواردی روبه‌رو هستیم که «سود» و «منافع» صاحبان سرمایه را تامین نمی‌کند یا به اندازه‌ی کافی تامین نمی‌کند و از سوی دیگر شاهد تحمیل انواع محرومیت‌هایی بوده‌ایم که نتیجه‌ی بلافصل عدم سرمایه‌گذاری در جهت خیر عمومی است. در حالی که حتا فقط با مداخله‌ی موثر در وضعیت از جانب فرودستان این نظم سرمایه‌دارانه و ادار به عقب‌نشینی خواهد شد.

برای روشن‌تر شدن ماجرا دوباره به هفت‌تپه بازگردیم. در شرایط فعلی کارگران هفت‌تپه خواهان احیای شرکت و تداوم تولید در این کارخانه‌اند. سرمایه‌گذار خلع‌یدشده‌ی بخش خصوصی از آنجا که ادامه‌ی تولید در هفت‌تپه «سود» و «منافع» او را تامین نمی‌کرد، شرکت را به سمت تعطیلی پیش می‌برد تا احیاناً با فروش زمین‌ها و وسایل آن و البته با دریافت وام‌های کلان سود و منافع خودش را تامین کند. اکنون که از سرمایه‌دار بخش خصوصی خلع‌ید شده است، دولت هم‌چنان در دفاع از مافیای واردات شکر و نیز با همان منطق تامین «سود» و «منافع» نظم سرمایه‌دارانه‌ی امور، از احیای هفت‌تپه حمایت نمی‌کند بلکه با رویکردی امنیتی-پلیسی در حال اداره‌ی اوضاع است. با این وجود در یک تحلیل عمیق‌تر تولید شکر در هفت‌تپه هدف غایی و نهایی کارگران هفت‌تپه نیست. هدف آنان از احیای شرکت و تداوم تولید نه خود تولید بلکه تامین معیشت کارگران هفت‌تپه است. بنابراین در یک نظم جایگزین، که بعدتر به آن خواهیم پرداخت، امکان ایجاد ابتکارات و خلاقیت‌هایی وجود خواهد داشت که ضمن تامین معیشت کارگران هفت‌تپه بخش آلاینده و آبربر این صنعت را یا در جهت حفظ محیط زیست و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز فرودستان منطقه ترمیم یا به کلی تعطیل و جایگزین کند. در چند نمونه‌ی مثال‌زدنی کارگران کارخانه‌ی «فرالیب» در نزدیکی شهر ماری شهر ماری که یک کارخانه‌ی تولیدکننده‌ی چای بود، بعد از اشغال کارخانه و خلع‌ید از مالکان خصوصی آن، استفاده از رایحه‌های شیمیایی در تولید چای را متوقف و آن را با افزودنی‌های طبیعی‌ای جایگزین کردند که مردم محلی آن را تولید می‌کنند. به این ترتیب نه تنها آلاینده‌های زیست‌محیطی از خط تولید این کارخانه خارج بلکه برای بخشی از مردم محلی که پیش از آن ارتباطی با کارخانه نداشتند نیز مشاغل جانبی ایجاد شد. در تجربه‌ای دیگر در تسالونیک یونان کارگران یک کارخانه‌ی تولید مصالح ساختمانی بعد از اشغال این کارخانه، عمده‌ترین خط تولید آن را به تولید مواد شوینده‌ی سازگار با طبیعت تغییر دادند.<sup>۷</sup> برای فهم ابتدایی اما کاربردی‌ای از نقش دولت در سرمایه‌داری به طور عام و سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی می‌توانید به فلاخن شماره‌ی 160 با عنوان «قدم‌زدن با مارکس در خیابان پاستور» مراجعه کنید

دادند. این تجربیات، تازه تجربیاتی است که نه بعد از تغییر بنیادین نظم سرمایه‌دارانه‌ی امور بلکه در نتیجه‌ی اشغال بخش بسیار کوچکی از قلمرو حکمرانی سرمایه به دست آمده‌اند و از همین‌رو تفسیر آنها به عنوان تجربیاتی «اتوپیایی» اتفاق نفی امکانات مادی رهایی در وضعیت موجود است.

به همین مناسبت اتفاق آنچه که باید عمده کرد نه تضادهای واقعی اما درون‌خلقی کشاورزان اصفهان و چهارمحال بختیاری بلکه تضاد موجود میان کشاورزان اصفهانی، که عمدتاً در شرق استان جمع شده‌اند و البته برخی کشاورزان خرده‌پای غرب را نیز می‌توان متحدان بلافصل آنان دانست، با پروژه‌های انتقال آبی است که آب آنها در مسیر باغ بهادران و درچه صرف تامین آب کارخانه‌های آب‌بر مانند فولاد، صنایع کاشی، باروت‌سازی‌ها و رنگ‌سازی‌های وابسته به وزارت دفاع و دیگر نهادهای نظامی، کشت و صنعت‌ها و سطوح گسترش‌یافته‌ی کشاورزی و دامداری‌ها و دامپروری‌های بزرگ صنعتی که بخش بزرگی از آنها به نهادها یا افراد وابسته به نهادهایی مانند بنیاد مستضعفین، سپاه پاسداران و دیگر نهادهای حکومتی اتصال دارند، می‌شود و نه تنها به بحران آب در استان‌های پُرآب هم‌جوار دامن می‌زند بلکه گوی خود کشاورزان خرده‌پای غرب و عمده‌ی کشاورزان شرق اصفهان را نیز می‌فشرد. علاوه بر این در آن سوی مجادله نیز چنین تضادهایی در کار است. ویلاسازی‌ها و باغ‌سازی‌های بی‌رویه توسط ثروتمندان در چهارمحال بختیاری و مناطقی مانند سامان که اغلب توسط پمپاژ آب به ارتفاعات امکانات آن فراهم شده است، به موازات ویلاسازی‌ها در غرب اصفهان و مناطقی مانند باغ بهادران و چادگان؛ فارغ از این‌که در بسیاری موارد صاحبان ویلاها و باغ‌های واقع در چهارمحال بختیاری سرمایه‌داران اصفهانی هستند، موجب می‌شود، آب در همان چهارمحال بختیاری هم تنها به مصرف کشاورز بختیاری نرسد.

به شکل خلاصه می‌توان گفت تنها حاصل پروژه‌های انتقال آب از چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و خوزستان بر هم زدن نظم طبیعی زندگی مردم و تقسیم آب در میان زحمتکش‌شان به نفع صاحبان سرمایه، غارتگران اموال عمومی و غارتگران آب بوده است. وجود «مادی»ها و کانال‌های تقسیم آب تاریخی در دشت اصفهان نشان‌دهنده‌ی آن است که پیش از دست‌اندازی‌های دولت و صاحبان سرمایه انواع بومی‌شده و متناسب با شرایطی از کشاورزی در اصفهان، به ویژه در شرق این استان وجود داشته که با استفاده از منابع طبیعی آب و بدون این‌که موجب بحران آب در مناطق دیگر شود، امکان ادامه‌ی حیات و تامین آب مورد نیاز سفره‌ها و ذخائر زیرزمینی را داشته است.

باید متذکر شد وقتی از کشاورزی در اصفهان حرف می‌زنیم از کشاورزی سنتی‌ای سخن می‌گوییم که به سمتی

حرکت کرده است که دیگر امکان تداوم آن به شکل فعلی موجود نیست. نتیجه‌ی سیاست‌گذاری‌های کلان تحت عناوین پرطمطراقی مانند «اصلاحات ارضی» در دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی منجر به عقب ماندن کشاورزی و عدم سرمایه‌گذاری از محل بودجه‌ی عمومی برای ارتقای شیوه‌های کشت و آبیاری شده است. سیاستی که نتیجه‌ی منطقی آن تبدیل کشاورزان روستایی به طبقه‌ی کارگری بود که نیروی کار لازم برای مرحله‌ی انکشاف سرمایه را تامین می‌کردند و نیز به حاشیه‌نشین‌هایی بخش عمده‌ای از تهی‌دستان شهری را شکل می‌دهند. بنابراین درست مانند صنایع آلاینده و آب‌بر، تداوم کشاورزی نیز تنها با تغییرات استراتژیک در نوع محصولات زیر کشت، شیوه‌های کشاورزی و نیز شیوه‌های آبیاری قابل تصور است. تغییراتی که تنها از مسیر شکل گرفتن نهادهایی می‌گذرد که در آن کشاورزان بتوانند در یک هم‌زیستی جمعی که هدف آن تامین منافع و سود عمومی مردم ساکن در محور بحران است، برای مواردی چون تعیین محصول مناسب با شرایط طبیعی و شیوه‌های کشت و آبیاری تصمیم بگیرند.

می‌دانیم که بحران آب یک بحران جهانی است اما سیاست‌های حکومتی و سیاست‌گذاری به نفع صاحبان سرمایه یا اداره‌ی سرمایه‌دارانه‌ی امور، این بحران را در مناطق مختلف ایران، از جمله در محوری که از آن سخن می‌گوییم، تشدید کرده است و هم در یک روند منطقی و هم با مداخلات آشکار و نهان مردم را در مقابل مردم قرار داده تا تضاد اصلی و واقعی آشتی‌ناپذیر را پوشاند و محو کند.

### اداره‌ی شورایی آب

اولین نتیجه‌ی فوری قیام آب در اصفهان این بود که بسیاری از نیروهای سیاسی متوجه شدند بحران آب مسئله‌ای واقعی و جدی است که باید مورد توجه ویژه قرار بگیرد. برای بسیاری از این نیروهای سیاسی البته رویکردی ایجابی به بحران آب اهمیتی ندارد. برای آنها قیام آب در اصفهان نیز چیزی است در ردیف انواع دیگری از خیزش‌هایی که تنها بر وجه سلبی آنها باید انگشت گذاشت و آن وجه سلبی را به خلاصه‌ترین و موجزترین شکلی صورت‌بندی کرد که «رژیم اسلامی باید برود» و تمام.

مسئله‌ی اصلی‌ای که موجب می‌شود بسیاری از نیروهای سیاسی، به ویژه در بلوک راست اپوزیسیون، ایده‌های ایجابی‌ای را مطرح نکنند دقیقاً در این نکته نهفته است که آنها اختلاف بنیادینی با منطق مدیریت منابع آبی در جمهوری اسلامی ندارند، بلکه در بهترین حالت با شیوه‌ی اعمال این منطق یا اجرای این منطق مشکل دارند. در واقع به بیان دیگر اعتقاد دارند اگر مدیرانی لایق و متخصص جایگزین مدیران «نالایق و غیرمتخصص» جمهوری

اسلامی شوند امکان حل بحران آب به نحوی وجود دارد که منافع «همه» در آن تامین شود. پیش‌تر توضیح دادیم که در زمینه‌ی بحران آب، مانند دیگر تنش‌های اجتماعی موجود، «همه»ای وجود ندارد و تنها نیرویی ادعای تامین منافع «همه» را می‌کند که قصد واقعی آن سرکوب نهایی مبارزات فرودستان به نفع تداوم استیلای فرادستان است. از جمله کافی است به مجموعه واکنش‌هایی نگاه بیندازیم در پیرامون توئیتی از محمدرضا نیکفر که به نظرش بیانیه‌ی «دانشجویان متحد» در فرازی از آن که نوشته بودند: «منابع آب به جای آن که در انحصار قدرتمندان، نظامیان و صاحبان سرمایه باشد باید تحت مدیریت و نظارت دموکراتیک مردمی قرار گیرد.»<sup>۸</sup> خوب بود. در این واکنش‌ها از سوی نیروهای راست گفته شده بود که منشا بحران امروزی آب از قضا سپردن امور آب به مردم به جای متخصصان و کارشناسان است و حتا ادعا شده بود در جمهوری اسلامی حد بالایی از «اداره‌ی شورایی امور» اتفاق افتاده و نتایج زیان‌بار خودش را نیز نشان داده است.

درست به این ترتیب است که به لحاظ تاریخی و طبقاتی بلوک راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی در تداوم منطقی حکمرانی جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند و با تقلیل منشا بحران آب به «بی‌کفایتی و بی‌تخصصی» مدیران فعلی حتا از ادعاهای براندازانه‌ی خودشان موقتاً و تا جایی که پای منافع طبقاتی‌شان در میان باشد، عقب می‌نشینند. از جمله این که ادعا می‌کنند جمهوری اسلامی امکان مداخله‌ی مردم در امور خودشان را نه تنها فراهم کرده بلکه زیادی فراهم کرده و نیز با یک چرخش کوچک قلم تمام دم و دستگاه نهادهای نظامی و شبه‌نظامی و سرمایه‌داری وابسته به آنها را که با تاسیس کشت و صنعت‌ها و دامداری‌ها و صنایع آب‌بر از پروژه‌های انتقال آب منتفع می‌شوند، تبرئه می‌کنند و اصلن به روی خودشان نمی‌آورند که در تمام تبلیغات دیگرشان برای نجات «سرمایه» دائم بر نقش «سرمایه‌داری رانتی» و «سرمایه‌داری نظامی» و «خصولتی‌سازی» تاکید می‌کنند. برای این نیروها نجات اصل سرمایه و منطق اداره‌ی سرمایه‌دارانه‌ی امور اصل اساسی و مقدسی است که حتا شده به قیمت اتحاد تاکتیکی و موقتی با بنگاه‌های وابسته به سپاه هم باید در جهت آن حرکت کرد و نگذاشت تضادهای آشتی‌ناپذیر به نحوی پدیدار شود که امکان استیلای سرمایه، با یا بدون جمهوری اسلامی، در مخاطره قرار بگیرد. اما به بیانیه‌ی دانشجویان متحد بازگردیم و ببینیم منابع آب چگونه باید «تحت مدیریت و نظارت دموکراتیک مردمی قرار بگیرد»؟ بیانیه‌ی دانشجویان متحد در این مورد چیزی به ما نمی‌گوید. این را باید بدانیم که «دانشجویان متحد» ترکیب نامتجانسی از دانشجویانی با سنت‌های اصلاح‌طلبانه است که بخش‌هایی از آن در سال‌های اخیر و متأثر از مبارزه‌ی طبقاتی موجود در جامعه، به ویژه بعد از خیزش دی‌ماه، گرایشاتی به نحله‌های گوناگونی از

۸. بیانیه‌ی دانشجویان متحد را می‌توانید در اینجا بخوانید.

چپ بروز داده‌اند. در میان آنان از گرایش‌های محور مقاومتی می‌توان سراغ گرفت تا گرایش‌های رادیکال‌تر و نیز نیروی اصلی و هدایت‌کننده‌ی آن که هنوز پیوند وثیق و جدی‌ای با اصلاح‌طلبان اخراج‌شده از حکومت دارند. بنابراین تعیین تکلیف آن بند نهایی که توجه محمدرضا نیکفر را جلب کرده است خود مستلزم شکلی از نبرد گفتارها و گرایش‌ها درون دانشجویان متحد خواهد بود تا سرانجام ایجابی آن «مدیریت و نظارت دموکراتیک مردمی» را بتواند روشن کند. در کنار این برخی فعالان محلی در چهارمحال بختیاری و اصفهان، در زمان‌های مختلف، از لزوم تشکیل «پارلمان آب» به عنوان راه‌حلی ایجابی حرف زده‌اند. از سویی به اعتبار محلی بودن این فعالان به نظر می‌رسد شعار تشکیل «پارلمان آب» و انحلال «شورای عالی آب» میزانی از مقبولیت را دارا شده و از سوی دیگر علی‌رغم آن که امکان مصادره‌ی این شعار و این راه‌حل درون خود آن تعبیه شده است، به نظر می‌رسد لاقلاً تاکنون نهادهای حکومتی اقبالی به آن نشان نداده‌اند.

اما «پارلمان آب» چیست؟ و چه می‌تواند باشد؟ برای این که کمی در این مورد دقیق شویم لازم است بدانیم نهاد کنونی برنامه‌ریزی در مورد منابع آبی، یعنی «شورای عالی آب» چیست و چه ترکیبی دارد. «شورای عالی آب» نهادی است که پس از ادغام سازمان جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی، و در نتیجه تشکیل «وزارت جهاد کشاورزی» در دولت محمد خاتمی شکل گرفته است و اعضای آن عبارتند از «وزرای نیرو، جهاد کشاورزی، صنایع و معادن، کشور، رییس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، رییس سازمان حفاظت محیط زیست، یک نفر از اعضای کمیسیون کشاورزی و آب و منابع طبیعی مجلس به عنوان ناظر و دو نفر "متخصص" بخش کشاورزی» و «ریاست عالی‌هی آن با رییس‌جمهور یا معاون اول ریاست جمهوری» است. روشن است که حتی یک نفر از کسانی که معیشت و زندگی آنان واقعاً به حل بحران آب بستگی دارد در این «شورا» حضور ندارد. علاوه بر این شورای عالی آب از ابتدای تاسیس تاکنون تحت نفوذ کسانی در دولت و مجلس بوده که از پروژه‌های ویرانگر انتقال آب به یزد، کرمان، اصفهان و استان فارس منتفع می‌شده‌اند. در جریان بحران‌های چند ساله‌ی اخیر مقامات محلی تلاش کردند برخی از امور را با مشارکت تشکلهای دولتی‌ای نظیر نظام صنفی کشاورزان و خانه‌ی کشاورز پیش ببرند و از این طریق «مشارکت مردمی» در غارت منابع آبی را نیز تامین کنند. علاوه بر این بخشی از تصمیمات در مورد منابع آبی به مقامات استانی سپرده شد که هم در نقش‌آفرینی لابی‌های پرنفوذ برای ادامه‌ی پروژه‌های انتقال آب موثر بود و هم پروژه‌های انتقال آب را بیش از پیش در خدمت مافیای قدرت و ثروت محلی در این مناطق درآورد.

بنابراین نام «پارلمان» هرچند در نگاه اول ربطی به درک ما از مدیریت مردمی و اداره‌ی شورایی ندارد اما منشا ورود آن به ایده‌های ایجابی روشن است. در حالی که «شورا»یی وجود دارد که از بالا و در درون حکومت مستقر

در حال برنامه‌ریزی برای غارت منابع آبی و تامین منافع صاحبان ثروت و قدرت است، نمی‌توان بی‌واسطه و بدون میانجی از «شورا» حرف زد. در عین حال دعوا بر سر نام‌ها نیست، بلکه کشمکش اصلی بر سر منطق‌های بر سازنده‌ی ارگان‌هاست. در ایران یا جهان با انواعی از شوراها (مانند شورای عالی قضایی در ابتدای استقرار جمهوری اسلامی، شوراهای شهر و روستا در جمهوری اسلامی کنونی، کانتون‌های سوییس، شوراهای صنفی کارگری در آلمان و...) سر و کار داریم که ربطی به اداره‌ی شورایی امور، یعنی نهادی برای اعمال قدرت سیاسی فرودستان ندارند. بنابراین از «کلمه» گذر می‌کنیم اما بر سر ترکیب «پارلمان آب» مکث خواهیم کرد. در اظهارنظرهای گوناگون در این مورد ترکیب‌های پیشنهادی متفاوتی به چشم می‌خورد. برای نمونه سیداحمد خاتون‌آبادی، استاد کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان در سال ۱۳۹۲ در همایشی به ابتکار اتاق بازرگانی اصفهان در مورد ترکیب پارلمان آب پیشنهاد می‌دهد: «هیاتی از مسئولان حوضه‌ی آبریز زاینده‌رود باید این پارلمان را ایجاد کنند.»<sup>۹</sup> به فاصله‌ی چند سال یوسف فرهادی بابادی، از فعالین محلی شهرکرد که تاکنون چندین بار نیز به دلیل فعالیت‌هایش بازداشت شده، تفسیر رادیکال‌تری از «پارلمان آب» و ترکیب آن پیشنهاد می‌کند. او در سال ۱۳۹۸ در اجلاس بین‌المللی آب دانشگاه سلیمانیه می‌گوید: «پارلمان آب نهادی است مرکب از نمایندگان تمامی ذی‌نفعان و ذی‌مدخلان که عبارتند از نمایندگان بخش کشاورزی، صنعت، خدمات، دولت و تشکل‌های محیط زیستی و نمایندگان مردم برای تامین و بهداشت آب شرب. واضح است که نمایندگان بخش‌های مختلف حاضر در پارلمان آب باید به صورت دموکراتیک انتخاب شوند و نمایندگان واقعی اصناف خود باشند.»<sup>۱۰</sup> اگر در فهم خاتون‌آبادی پارلمان آب نهادی به تمامی دولتی است که تنها تفاوت آن با شورای عالی آب، محلی بودن اعضای آن است در تفسیر فرهادی بابادی نمایندگانی از سوی مردم نیز به این ترکیب دولتی افزوده می‌شوند. فرهادی بابادی البته روشن نمی‌کند وقتی از «نمایندگان بخش کشاورزی و صنعت» حرف می‌زند منظورش کدام بخش از کشاورزی و صنعت است. آیا مالکان کشت و صنعت‌های بزرگ و صنایع آب‌بر که احتمالاً می‌توانند نتایج یک «انتخابات دموکراتیک» را تحت‌تاثیر قرار دهند نیز می‌توانند در این انتخابات کاندیدا شوند؟ احتمالاً پاسخ را باید در درک ناقص فرهادی بابادی از امکانات موجود در ایده‌ی پارلمان آب جستجو کرد که در جای دیگری از همان سخنرانی آشکار می‌شود. آنجا که می‌گوید: «جرج لوکاچ نویسنده‌ی کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی در کتاب خود صحبت از نهاد واسطی می‌کند که اندیشه را به عمل تبدیل می‌کند؛ وقتی از ایده‌ی بهداشت همگانی صحبت می‌کنیم نهاد واسط واقعیت یافتن این آرمان بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و بهداشتی است، وقتی از ایده‌ی آموزش و پرورش همگانی صحبت می‌کنیم نهاد واسط واقعیت بخشیدن به این ایده مدارس است. آیا می‌توان بدون

۹. گزارش این همایش را اینجا ببینید.

۱۰. گزارش این سخنرانی را در اینجا بخوانید.

وجود مدارس به عنوان نهاد واسط انتظار آموزش و پرورش همگانی را داشت؟... به اعتقاد من در بحث محیط زیست پارلمان آب یک نهاد واسط است.»

باید بر همین «نهاد واسط» مکث کرد. مسئله در ارتباط با آموزش همگانی یا بهداشت همگانی به هیچ‌وجه نفس وجود مدرسه یا بیمارستان نیست. در ایران کنونی هم مدرسه وجود دارد و هم بیمارستان اما نه آموزش همگانی است و نه بهداشت. مسئله در ضمن کمبود مدرسه یا بیمارستان نیست، یعنی به دلیل کمبود مدرسه و بیمارستان، که البته وجود دارد، نیست که آموزش و بهداشت همگانی نیستند. مسئله کالاسازی آموزش و بهداشت است که آن را از دسترس فرودستان خارج می‌کند و نمی‌گذارد همگانی باشند. بنابراین در مورد نهادی چون «پارلمان آب» یا هر نام دیگری که این نهاد در سیر تطور مبارزات به خودش بگیرد، مسئله نفس وجود پارلمان آب نیست، بلکه مسئله بر سر ترکیب چنین نهادی است. از قضا تنها با سپردن اداره‌ی منابع آبی به فرودستان است که می‌توان به سمت حل تضادهای درون‌خلقی حرکت کرد اما تضمین مداخله‌ی موثر این نهاد دقیقاً در این نهفته است که باید نهادی برای یافتن راه‌حل‌های مبتکرانه و خلاقانه‌ای باشد که در آن منافع تمامی اقشار و طبقات درون خلق تامین شود و این نخواهد شد بدون این‌که چنین نهادی توأمان هم ارگان مبارزه‌ی طبقاتی علیه تضادهای آشتی‌ناپذیر باشد و هم ارگان اعمال قدرت سیاسی پرولتاریا برای کنترل منابع آبی. به این ترتیب راه‌حلی ایجابی که بتوان آن را «دموکراتیک و مردمی» نامید و در عین حال از آن انتظار داشت بحران آب را تا جای ممکن به نفع اکثریت مردم برطرف کند، نهادی است که هرچه نامیده شود، ترکیب آن روشن است: نمایندگان قابل فراخوانی و قابل عزل کشاورزان شرق اصفهان و کشاورزان خرده‌پا و کارگران کشت و صنعت‌ها و باغداری‌های غرب اصفهان و کشاورزان چهارمحال بختیاری و خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد و... کارگران و مطلقاً کارگران صنایع موجود در این محور بحران، مردم بومی عرب خوزستان و دامداران خرده‌پا، عشایر و ساکنان بومی این مناطق و دیگر اقشار و طبقات فرودست در این نهاد برای حل و فصل تضادهای درون‌خلقی و اعمال قدرت سیاسی بر منابع آبی مجتمع می‌شوند و این خود نیازمند خلع ید سیاسی و اقتصادی از صاحبان سرمایه‌ای است که در تمام این محور به غارت منابع آبی مشغولند. به این معنا اداره‌ی شورایی تنها راه موجود برای برطرف کردن عوامل غیرطبیعی بحران آب است و باید فراتر از کشمکش بی‌هوده بر سر «نام»، بر نبردی مادی و ایجابی بر سر فراهم کردن امکاناتی متمرکز شد که در تداوم خود بتواند امکان اداره‌ی امور و قدرت سیاسی را به آنهایی بازگرداند که استیلای سرمایه پیشاپیش صلاحیت آنها را برای مداخله در سرنوشت خودشان رد کرده است: به سوژه‌های خیزش دی و خیزش مرداد و قیام آبان، به انسان قیام تشنگان و قیام آب.



منڙپوڻ  
Manjanigh

